

قورباغی پر حرف

خانه ی خاله قورباغه مهمان آمده بود. یک مهمان قورباغه ای.



خانه ی خاله قورباغه مهمان آمده بود. یک مهمان قورباغه ای.

قوری قوری، دختر صاحبخانه پیش مهمان آمد و با ادب سلام کرد.

مهمان از قوری قوری خوشش آمد و گفت: به به چه قورباغه ی مدبی، بیا ببینم عزیزم تو کلاس چندمی چند سالته ...

قوری قوری جواب همه سوالهای مهمان را داد.

مهمان گفت: آفرین صد آفرین عزیزکم قورقورکم ...

قوری قوری گفت: من شعر هم بلدم قور قور کنم .

مهمان گفت: راست می گی بقور ببینم.

قوری قوری شروع کرد به شعر قوردن.

قور قور و قور قور....

شعرش که تمام شد مهمان با خستگی گفت: آفرین.

قوری قوری گفت: ده تا شعر دیگر هم بلدم بقورم.

مهمان کمی دستپاچه شد و گفت: خوب باشه فقط زودتر بقور.

ده تا شعرش رو هم قور قور کرد .

بعد گفت: امروز توی کلاس یک عالمه قور قور جدید یاد گرفتم.

مهمان خیلی خسته شده بود.

اما قوری قوری دیگر حواسش به این چیزها نبود و پشت سر هم قور قور می کرد.

وای قوری قوری آنقدر قور ... قور... قور ... کرد که مهمان بیچاره حالش قری قوری شد.

سرش گیج رفت و چشمش قاری قوری شد. جفت پا از خونه ی قوری قوری پرید بیرون.

اما قوری قوری هنوز داشت قور ... قور... قور... می کرد.